

# سهراب سپهری

## شعر اسطوره‌ها



### چکیده

جهان اسطوره جهان سمبلیکی است که در دنیای خویش از قواعد خاص و مکانیزم‌های مختلفی بهره‌مند می‌گردد. اسطوره، جهانی ساختگی نیست بلکه در واقع شیوهی خاصی از عینیت بخشیدن به جهان است. اسطوره‌سازی در واقع انتقال روح آدمی به محیط است و دادن همه خصوصیات بشری ذی روح به اشیای غیر ذی روح. ویژگی متمایزی که تأثیر آن را بر بینش سهراب سپهری و اشعار او می‌بینیم و درمی‌یابیم روابطی که او در اشعارش برای مفاهیم دنیای اطراف قائل است و به این نوع اندیشه مربوط می‌شود. حال، تأثیر این خصلت‌ها را در شعر «روشنی، من، گل، آب» سهراب سپهری در کتاب ادبیات فارسی سال سوم راهنمایی (ص ۴۱) می‌پردازیم. (بخش‌های مقدماتی حذف شد).

سهراب سپهری شاعری است اسطوره‌ساز است. در این مقاله پس از تبیین پیش اسطوره‌ای و نگاه خاص آن به جهان و تأثیر آن بر روی شاعر به شرح خصلت‌ها و مکانیزم‌های اسطوره‌ای و تأثیر این خصلت‌ها در شعر «روشنی، من، گل، آب» سهراب سپهری در کتاب ادبیات فارسی سال سوم راهنمایی (ص ۴۱) می‌پردازیم. (بخش‌های مقدماتی حذف شد).

### کلواژه‌ها

مکانیزم‌های اسطوره‌ای می‌کوشند بین رابطه‌ی علت و معلول پیوستگی ایجاد کنند. آگاهی اسطوره‌ای هر تشابه قابل درکی بین اشیا و امور را، پیوند بی‌واسطه‌ی آن‌ها یا این‌همانی ذاتی آن‌ها می‌داند. جهان اسطوره به مفاهیمی چون **یگانگی** یا **این‌همانی** (هم‌ذات‌پنداری)، **مقوله‌ی یکی بودن جزء و کل**، **مجاورت اشیا** و **توالی رویدادها** تجزیه می‌شود. تمام این امور در اشعار سهراب سپهری یافت می‌شوند، اما چون منظور ما در این مقاله بررسی شعر روشن، من، گل، آب است تنها به مکانیزم یگانگی یا این‌همانی می‌پردازیم.

اسطوره، بینش اسطوره‌ای، اسطوره‌سازی، سهراب سپهری، مکانیزم‌های اسطوره‌ای، این‌همانی، هم‌ذات‌پنداری و... شعر روشن، من، گل، آب

### این‌همانی یا هم‌ذات‌پنداری

گفتیم که مکانیزم‌های اسطوره‌ای تلاش می‌کنند بین علت و معلول هم‌بستگی به وجود آورند. این وحدت به **این‌همانی** و همانند شدن و یکی شدن عناصر باز می‌گردد روابطی که اسطوره بین عناصر وضع می‌کند به نحوی است که نه تنها بین آنان رابطه‌ی ایده‌آل دوطرفه برقرار می‌شود بلکه با یکدیگر هم هویت می‌شوند و به یک چیز بدل می‌گردند. در مکانیزم **این‌همانی** اشیائی که به معنای اسطوره‌ای با یکدیگر تماس حاصل می‌کنند، خواه این تماس **مجاورت فضایی** یا **توالی زمانی** باشد، خواه **مشابهتی** دور و خواه **عضویت** در یک طبقه یا نوع باشد، آن‌ها دیگر اشیائی متعدد و متکثر نیستند، بلکه از دیدگاه اسطوره، وحدتی جوهری دارند... بنابراین، تفاوت برونی آن فقط نوعی حجاب یا صورتک است... شهود اسطوره‌ای نهایتاً عناصری را که متمایز و مشخص نکرده است ترکیب می‌کند و آن‌ها را **هم‌ذات** می‌پندارد (کاسیرر، ۱۳۷۸: ۱۲۵). از طریق **مجاورت فضایی** اشیا و اشخاصی که در کنار هم قرار گرفته‌اند با یکدیگر هم هویت می‌شوند و خواص یکدیگر را پیدا می‌کنند. برای مثال، در شعر روشن، من، گل، آب سپهری در **مجاورت نور و شن** و **درخت** قرار گرفته و در وجود خود با آن‌ها یگانه شده: **من پراز نورم و شن/ پراز دار و درخت**

در توالی زمانی رویدادهایی که به دنبال یکدیگر پدید می‌آیند در یکدیگر تأثیر مستقیم دارند یا یکدیگر را به نحوی توجیه می‌کنند. در همان شعر شاعر مرگ سبزه را با مرگ خود یکی می‌داند و در آگاهی او شکاف ایجاد می‌شود و حس می‌کند بلافاصله پس از مرگ سبزه مرگ خودش نیز فرا می‌رسد. از دیدگاه شاعر مرگ سبزه به مرگ وی مربوط است. او از نظر زمانی آن عمل را به خویش تسری می‌دهد و حس می‌کند که پس از به‌وقوع پیوستن مرگ سبزه به دست او، با چرخشی بنیادی

نگین ساگرای  
کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی  
و دبیر ادبیات ریشت



زیانسی حتمی متوجه وی خواهد شد و در واقع دو رویداد هم‌زمان، یکی می‌شود و یگانگی آن‌ها در نتیجه به مرگ هر دو طرف می‌انجامد. می‌دانم سزهای را بکنم خواهم مرد...

«در بینش اساطیری به قول کاسیرر انتخاب علل کاملاً آزاد است: هر چیزی ممکن است از چیز دیگر پدید آید. جهان ممکن است از جسم حیوانی به وجود آید یا از هسته‌ی ازلی یا از گل نیلوفری که روی آب‌های آغازین می‌شکفتد (هند). زیرا در بینش اساطیری هر چیزی می‌تواند با هر چیز دیگر تماس زمانی و بعدی حاصل کند.» (حسینی، ۱۳۷۱: ۴۱ و ۴۲).

### در حالت درون‌فکنی، شاعر در یگانگی با عناصر اطراف، خود را سرشار از آن‌ها و با آن‌ها یگانه می‌پندارد

با اشاره به شعر روشنی، من، گل، آب می‌توان به صراحت تأثیر مجاورت فضایی را در این‌همانی شاعر با طبیعت دید. در ابتدای شعر، شاعر به توصیف محیط اطراف خویش می‌پردازد و اجزای محیط زیبا و طبیعت دل‌چسب پیرامونش را مانند نقاشی زبردست به تصویر می‌کشد:

ابری نیست / بادی نیست / می‌نشینم لب حوض / گردش ماهی‌ها، روشنی، من، گل، آب / پاک‌ی خوشه‌ی زیست / مادرم ریحان می‌چیند / نان و ریحان و پنیر، آسمانی می‌ابر، اطلسی‌هایی تر / سنگاری نزدیک: لای گل‌های حیاط

او پیوند خود را با عناصر طبیعت حس می‌کند، اما ناگهان اتفاقی می‌افتد، گویی این یگانگی از حیطه‌ی اختیار شاعر بیرون می‌رود. شعر وارد فضای دیگری می‌گردد. نور بدل به انسان می‌گردد که دست نوازش خود را سخاوتمندانه به کاسه‌ی مس می‌دهد. اجسام و اشیا نور و روشنی هويت خویش را از دست می‌دهند و شاعر نیز در کنار آنان قرار می‌گیرد و پس او نیز از خود خارج می‌شود و ناگهان بدل به نور می‌گردد و مانند آن اوج می‌گیرد: می‌روم بالا تا اوج، من پراز بال و پر

اسطوره فقط وجود بی‌واسطه و تأثیر بی‌واسطه را می‌شناسد. از این‌رو روابطی که اسطوره میان اشیا وضع می‌کند، روابط منطقی نیستند که وقتی میان اشیا قرار گرفتند، آن‌ها را از یکدیگر متمایز کنند، بلکه برعکس، روابط اسطوره‌ای مانند نوعی چسباند که می‌توانند ناجورترین عناصر را به هم بچسبانند (کاسیرر، ۱۳۷۸: ۱۲۶). این اندیشه‌ی اسطوره‌ای که اعضای یک رابطه را هم‌ذات یا همانند می‌انگارد خود به دو مقوله تقسیم می‌شود:

۱. **فرافکنی یا برون‌فکنی (projection)** این اندیشه در روان‌شناسی انتقال دادن گناه یا خطا یا اشتباه خویش به دیگران اعم از شخص، رویداد، اشیا و... است و تقریباً دارای بار منفی است. مثل دانش‌آموزی که درس نخوانده و در آزمون دانشگاه قبول نشده است، ولی قصور خویش را به محیط ناآرام خانه یا تدریس غلط مربی فرافکنی کند. اما در بینش اسطوره‌ای به

هنگامی که هنرمند حالات خویش را به محیط بیرون فرافکنی می‌کند اطلاق می‌شود. مثلاً هنگامی که هنرمند غمگین است و می‌گوید ابرها و آسمان و... غمگین‌اند، به این صورت غم خویش را به ابرها فرافکنی یا برون‌فکنی می‌کند. یا وقتی شاد است اشیا و اجسام را شاد می‌پندارد: پشت لیختدی پنهان هر چیز...

۲. **درون‌فکنی (introspection)** در این حالت شاعر در یگانگی با عناصر اطراف خود را سرشار از آن‌ها حس می‌کند. چون خودش را با آن‌ها و آن‌ها را با خودش یکی و یگانه می‌پندارد، خواص آن‌ها را نیز در خود و خواص خود را در آن‌ها می‌یابد:

می‌روم بالا تا اوج، من پراز بال و پر / راه می‌بینم در ظلمت، من پراز فانوسم، شاعر به واسطه‌ی این‌همانی و یگانگی با نور و روشنی و یافتن خواص آن‌ها در خودش می‌تواند سبک‌بال چون نور اوج بگیرد و حتی راه‌های تاریک را روشنایی بخشد، زیرا در درونش هزاران فانوس نورانی مشتعل است. نیروی بینش اسطوره‌دارای واقعیت جوهری مستقلی است که می‌تواند از مکانی به مکان دیگر و از شخصی به شخص دیگر و از چیزی به شخصی واحدی است که دارای حالت‌های مختلف است.

به سبب همین فرم اساسی تفکر اسطوره‌ای همه‌ی خواص مادی و صفات معنوی سرانجام نوعی جسمیت پیدا می‌کنند. یعنی اندیشه‌ی اسطوره‌ای برای هر کیفیت، هر صفت و هر خاصیت، هویتی مادی قائل است، اما در این بینش عکس این قضیه نیز صادق است. چون در تفکر اسطوره‌ای فقط چیزهای همانند می‌توانند بر یکدیگر عمل کنند. پس رابطه‌ی میان اشیا، رابطه‌ی این‌همانی مادی است و تخیل اسطوره‌ای به سوی این تصور رانده می‌شود که همه‌ی چیزهای مادی دارای جان است:

نور در کاسه‌ی مس چه نوازش‌ها می‌ریزد  
نردبان از سر دیوار بلند نور را روی زمین می‌آرد

و در کلام آخر باید افزود اسطوره امور خاص را در یک تصویر یا هیئت اسطوره‌ای به هم متصل می‌کند و به این طریق آن‌ها را وحدت می‌بخشد و وقتی اجزا و نمونه‌ها و انواع این چنین درهم ممزوج شدند، هرگونه تمایزی میان امر اساسی و امر غیراساسی از میان می‌رود و فقط هم‌سطحی کامل وجود دارد که بر اثر آن امور یا اشیا با یکدیگر ممزوج می‌شوند.

پریم از راه، از پل، از رود، از موج / پریم از سایه‌ی برگی در آب / چه درونم تنهاست (روشنی، من، گل، آب).

## منابع

۱. براهنی، رضا، طلا در مس، ج ۱ و ۲، تهران، نویسنده، ۲۰۱۳۷۱. حسینی، صالح، نیلوفر خاموش، تهران، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۱. سپهری، سهراب، هشت کتاب، تهران، انتشارات طهوری، ۱۳۸۰. کاسیرر. ارنست، فلسفه صورت‌های سمبلیک، ترجمه‌ی یدالله موقن، تهران، انتشارات هرمس، ۱۳۷۸. ۵. نورمان. ل. مان، اصول روان‌شناسی، ترجمه‌ی محمود صناعی، تهران، نشر اندیشه، ۱۳۴۶. ۶. سایت اطلاع‌رسانی ویکی‌پدیا •